

این است انسان

فریدریش ویلهلم نیچه

مترجم: الهام قدوسی جعفری



انتشارات نیک فرجام

نیچه، فریدریش ویلهلم، ۱۸۴۴ - ۱۹۰۰ م - Nietzsche, Friedrich Wilhelm

این است انسان / فریدریش ویلهلم نیچه؛ ترجمه الهام قدوسی جعفری

تهران: نیک فرجام، ۱۳۹۹

۱۱۲ ص.

۹۷۸-۶۲۲-۲۵۸-۰۴۴-۵

فیبا

Ecce homo: how one becomes what one is کتاب حاضر از متن انگلیسی

به فارسی ترجمه شده است.

نیچه، فریدریش ویلهلم، ۱۸۴۴ - ۱۹۰۰ م.

فیلسوفان آلمانی - سرگذشتنامه

قدوسی جعفری، الهام، ۱۳۹۴، مترجم

B۳۳۱۶

۱۹۳

۷۲۹۸-۲۴

سرشناسه

عنوان و نام پدیدآور

مشخصات نشر

مشخصات ظاهری

شابک

وضعیت فهرست‌نویسی

یادداشت

موضوع:

موضوع

شناسه افزوده

رده‌بندی کنگره

رده‌بندی دیویی

شماره کتابشناسی ملی

این است انسان

فریدریش ویلهلم نیچه

ترجمه الهام قدوسی جعفری

ناشر: انتشارات نیک فرجام

طرح جلد و صفحه‌آرایی: میرحیدر ذنوبی

نوبت چاپ اول ۱۳۹۹

تیراژ ۱۰۰۰ نسخه

شابک ۹۷۸-۶۲۲-۲۵۸-۰۴۴-۵

قیمت: ۳۴۰۰۰ تومان



انتشارات نیک فرجام

خیابان جمهوری، بین ابوریحان و دانشگاه، کوچه فرزاد، پلاک ۲۱

تلفن: ۶۶۴۹۲۲۲۷ - ۶۶۴۷۹۸۵۶

فهرست مطالب

۷	پیشگفتار:
۱۳	در این روز کار:
۱۴	چرا تا این اندازه خردمندم:
۲۹	چرا تا این اندازه خردمندم:
۴۷	چرا چنین کتاب‌های خوبی مر نه؟
۵۷	تولد تراژدی:
۶۲	افراد ناب‌هنگام:
۶۷	انسان، بسیار انسان:
۷۳	سپیده‌دم:
۷۶	حکمت شادان:
۷۸	چنین گفت زرتشت:
۹۱	فراسوی نیک و بد:
۹۳	تبارشناسی اخلاق:
۹۵	غروب بتان:
۹۸	قضیه‌ی واگنر:
۱۰۵	چرا من مقصد هستم:

پیشگفتار

هدف من این است که در کوتاه‌ترین زمان ممکن، هموعان خود را با بزرگترین خواسته‌ای که تابان در دلم دارد، و آرزو کنم، به نظرم دیگر وقت آن رسیده که اعلام کنم کیستم. در حقیقت این مسائل باید تا به حال روشن شده باشد، چرا که من همیشه همه چیز را درباره‌ی خودم گفته‌ام. با تمایزات بین عظمت کار من و کوچکی هم‌عصرانم وقتی مشخص می‌شود نه بدانند، آن‌ها نه به سخنان من گوش داده‌اند و نه حتی مرا دیده‌اند. من با اعتبار خود ساختن خویش زندگی می‌کنم و شاید تعصب محض باشد اگر بگویم اصلاً زندگی می‌کنم یا نه. البته که زنده‌ام، اما نیاز دارم دوباره با آن شخص خردمند که تابستان به **أبرانگادین** می‌آید، تسلسل متعاقد کند که زنده‌ام، صحبتی داشته باشم.

تحت چنین شرایطی، این وظیفه‌ی من است (و البته خلاف شأن و پرور و غرایزم) که بگویم: گوش کنید! من چنین و چنان شخصی هستم. به خاطر آنکه من را با کس دیگری اشتباه نگیرید!

به عنوان مثال باید بگویم من لولوخور خوره یا هیولای اخلاق نیستم. بلکه برعکس، ذاتاً متضاد کسی هستم که قبلاً به عنوان انسانی پرهیزگار مورد احترام قرار می‌گرفت. این حقیقتی است که می‌توانم به آن افتخار کنم. من یکی از طرفداران فیلسوف

دیونسیوس^۱ هستم و با افتخار می‌گویم ترجیح می‌دهم یک ستیر^۲ باشم تا یک قدیس. با این وجود، این کتاب را مطالعه کنید؛ شاید توانسته باشم در کتاب حاضر، این تناقض را به روش مشتاقانه‌تر و در عین حال، دلسوزانه‌تری بیان کنم؛ شاید این تنها هدف نگارش این کتاب باشد.

آخرین هدفی که باید قول رسیدن به آن را بدهم، «پیشرفت» بشر است. به هیچ عنوان نمی‌خواهم یک بت جدید بسازم؛ بت‌های پیشین تنها یاد می‌گیرند چطور پاها، گلی داشته باشند. کار من بیشتر شبیه ویران کردن بت‌ها («بت» نامی است که من تمام خواسته‌ها و آرمان‌ها اختصاص می‌دهم) است. وقتی دنیای دروغین ایده‌آل‌ها و آرزوها به اشتباه نام‌گذاری شد، ارزش، معنی و درستی حقیقت، به یغما رفت ...

«دنیای حقیقت» و «دنیای ظاهری» (یا به زبان انگلیسی روان «دروغین و حقیقی»)، سابق بر این در دنیای ظاهری، طلسم دنیای واقعی بود؛ بدین ترتیب منبع اولیه‌ی غرایز انسانی، به نیکی کاذب و نادرست مبدل گشت؛ تا آن‌جا که انسان به پرستش این ارزش‌های دروغین روی آورد، لوری که گویی این ارزش‌ها آینده‌ی او را تضمین و تأمین می‌کردند.

کسی که بداند چطور در هوای نوشته‌های من نفس بکشد، آگاه است از این که این هوای بلندی‌هاست، هوایی نگهدارنده و نجات‌بخش. هوایی که انسان برای آن آماده شده باشد، در غیر این صورت سرمای آن، او را دچار یخ‌زدگی خواهد کرد. یخ، نزدیک و تنهایی ترسناک است، اما ببینید که همه‌چیز در روشنی خورشید چقدر آرام و متین است و چقدر انسان آزادانه می‌تواند تنفس کند؛ چقدر انسان همچون پاپیون را پاپیون‌تر از خود می‌بیند و احساس می‌کند؛ براساس آن‌چه که تاکنون دریخته‌ام، فلسفه، زندگی

۱- Dionysus: نام ایزدی در اساطیر یونان باستان که از طرفی نماد حاصلخیزی و قداست بود و از سوی

دیگر، نماد شهوت - م

۲- Satyr: ارواح جنگلی (در مفاهیم یونان باستان) با بالا تنه‌ی انسان و پایین‌تنه‌ی بز، نماد شهوت - م

داوطلبانه در قله‌های یخ‌زده است؛ جستجوی عجایب و ناشناخته‌ها، هر آن‌چه که «خلاق» آن را ممنوع کرده است.

من از طریق تجربه‌های گسترده‌ی برگرفته از جستجو و کاوش در مناطق ممنوعه، به عقیده‌ای کاملاً متمایز با آن‌چه دلخواه به نظر می‌رسد دست یافتم، عقایدی متمایز با رفتار «خلاق‌گرایانه» و «ایده‌آل‌گرایانه»ی انسان. تاریخ اسرارآمیز فیلسوفان و روانشناسی اسامی آن‌ها، بر من عیان گشت. مگر یک ذهن، چه اندازه توان تحمل حقیقت و حرأت آن را دارد؟

این سوالات برای من به منزله‌ی ارزیابی ارزش‌ها بود. خطا (اعتقاد به ایده‌آل‌ها) جهل نیست؛ چه برزخ است ... و هر پیروزی و کامیابی، هر قدمی که در دانش و آگاهی به جلو بسته می‌شود، نتیجه‌ی پشتکار و سختکوشی انسان و روراستی اوست. البته من مدراران‌ها، آمال نیستم، اما ترجیح می‌دهم در حضور آن‌ها دستکش‌هایم را به دست کنم ... *Nitimur in vetitum* فلسفه‌ی من روزی از این طریق به پیروزی خواهد رسید و آن‌جا که همواره توسط دیگران ممنوع بوده همانا «حقیقت» است.

در زندگی کاری من، زرتشت جایگاه خصوصی دارد. با نگارش این اثر، عظیم‌ترین هدیه‌ای را که طرفدارانم می‌توانستند دریافت کنند، به آن‌ها اعطا نمودم. این کتاب که صدای سخن‌گوی اعصار است، نه تنها می‌توان به‌عنوان «آل‌دین» کتاب دنیا از آن نام برد، چون کتاب هوای کوهستان‌هاست، (تمام پدیده‌های بشری در فاصله‌ی قابل ملاحظه‌ای زیر آن قرار دارد)، بلکه عمیق‌ترین کتابی است که بحال از غنی‌ترین حقیقت‌ها متولد شده؛ چاهی است بی‌پایان و نامحدود که هیچ ظرفی برای آن به درون آن راه نمی‌یابد مگر اینکه سرشار از خوبی و زر شود. این‌جا هیچ «پیاپی» یا جانور وحشتناک و بیمار دیگری که داعیه‌ی قدرت دارد و دیگران آن‌ها را بنیان‌گذاران دین

۱- این عبارت بدین معنی است که هرچه بیشتر از کاری منع شوید، بیشتر به سمت آن گرایش پیدا می‌کنید؛ در اینجا منظور نیچه این است که فلسفه‌ی مورد نظر او همان چیزی است که از نظر سایر فلاسفه ممنوع می‌باشد - م

می‌نامند، سخن نمی‌گوید. اگر انسان کار خطایی در قبال دانایی خود انجام ندهد، باید بتواند طنین آرام‌بخشی که از دهان زرتشت خارج می‌شود را به‌درستی بشنود:

«خاموش‌ترین کلمات، آغازکننده‌ی طوفان‌ها هستند؛ افکاری که از طریق کبوتران به شما می‌رسند، دنیا را هدایت می‌کنند.

انجیرهایی که از درخت می‌افتند، شیرین و سالم هستند. پوست این انجیرها هنگام افتادن از درخت، کنده می‌شود.

همان‌گونه که همان باد شمالی هشتم به سمت انجیرهای رسیده و شیرین می‌وزد. پس ای دوستان من! بگذارید همانند انجیرها، این افکار به شما برسند و از شربت گوارا و میوه‌ی شیرین آن نوش جان کنید.

به‌درستی که اکنون به‌بازظهری پاییزی و دلچسب است و آسمانی صاف داریم.»

این‌جا شما هیچ‌گزین حرف متعصبانه‌ای نخواهید شنید؛ این یک «مراسم» به‌خصوص نیست؛ نیازی نیست به سخنان این کتاب ایمان بیاورید. بلکه تمام مطالب من همانند گنجینه‌ای نورانی و پالایش‌شده و چاهی پر از لذت است که کلمات من قطره قطره از آن بیرون می‌آیند، با حرکشی آرام و درزون. چنین سخنانی تنها از جانب منتخبان و بزرگان امکان‌پذیر است و شنونده‌ی این سخنان بودن، امتیازی کم‌نظیر تلقی می‌شود. هر آن‌کس که گوشی برای شنیدن دارد به زرتشت گوش فرا می‌دهد.

حال آیا زرتشت با این وجود یک فریبکار نیست؟ این وقت برای اولین بار تنها شود، در تنهایی به خود چه می‌گوید؟ درست برعکس مطلبی که هر «خردمند»، «قدیس»، «ناجی دنیا» و هر انسان فاسدی خواهد گفت... نه تنها شناختش تغییر می‌کنند، بلکه خودش نیز به انسان دیگری تبدیل می‌شود.

ای همراهان من! اکنون به تنهایی خواهیم رفت! شما نیز به تنهایی خواهید رفت! این همان است که می‌خواهم.